کاشانه
ویژه‌نامه هفتگی سبک زندگی و خانواده روزنامه جوان
جوان
پنج‌شنبه ۵ آذر ۱۴۰۵ - ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۴۴۸



برررسی بسیج به مثابه یک سبک زندگی متعالی به مناسبت ۵ آذر روز بسیج مستضعفین

«بسیج» زندگی در مرز بندگی و بالندگی



سردار علی ناظری، مشاور سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های سپاه و بسیج:

جان‌فدایی مردم در بحران‌ها نشانه اعتماد آنها به بسیج است



سرهنگ پاسدار علی اسماعیلی
مسئول بسیج دانش‌آموزی سپاه کربلا:

انتقال فرهنگ بسیجی برای نقش‌آفرینی نسل جدید در پیشرفت کشور ضروری است



حجت‌الاسلام محمدمهدی صالح‌پرور
معاون پژوهش مرکز تخصصی تبلیغ دارالحکمه:

بسیج با تقویت خودباوری نوجوانان را از سردرگمی به میدان عمل می‌کشاند



حجت‌الاسلام محمدرضا محمدی، مسئول دفتر نمایندگی ولی‌فقیه در بسیج سازندگی:

فرهنگ بسیجی مشارکت مردمی را به نیروی حل مسئله تبدیل می‌کند

فرهنگ بسیجی را با زبان روز به زندگی نسل نو پیوند بزنیم

ارتباط نسل نو با فرهنگ بسیج، ایثار و شهادت تنها با نامگذاری یک مدرسه به نام شهید یا شنیدن خاطرات دوران دفاع‌مقدس در یک مراسم و یادواره شکل نمی‌گیرد. برای نزدیک کردن این فرهنگ به دنیای نوجوانان و جوانان باید روایت زندگی شهدا، فعالیت‌های فرهنگی و تجربه‌های جمعی را به برنامه‌های روزمره آنان وارد کرد. فعالیت‌هایی که به یادآوری گذشته محدود نمانند بلکه فرصتی برای شناخت منش و روحیه بسیجی و پیوند دادن این ارزش‌ها با زندگی نسل جدید فراهم کنند. علی محسنلو، یکی از پیشکسوتان بسیج و فعالان فرهنگی معتقد است، تولید محتوا و گفتمان‌سازی درباره بسیج، ایثار و شهادت باید همواره در دستور کار آموزش‌وپرورش و مدیران مدارس باشد، البته با استفاده از ابزارهای روز و روش‌هایی متناسب با سلیقه نسل جدید | صفحه ۸

نگاه

بسیج یعنی دست‌های گره‌خورده مردم

مرضیه بامیری

یک روز صبح آب با بی‌رحمی وارد شهر شد. وقتی همه خواب بودند، کوچه و خیابان در برابر سیل راه‌افتاده، بی‌پناه شد و بسیاری از خانه‌های مردم را آب گرفت. عده‌ای جان باختند، عده‌ای مفقود و خانه‌های زیادی در هجوم سیل ویران شد. آن زمان تا دستورالعمل‌های دولتی و فرامین اجرایی صادر شود، مردم خودشان دست به کار شدند. آنها می‌دانستند در هر خانه چند نفر ساکن هستند. اهالی را می‌شناختند و می‌توانستند مفقودشده‌ها را اعلام کنند. مردم پای کار آمدند. یکی جلوی مسیر آب را می‌بست. عده‌ای قایق‌های صیادی‌شان را به آق‌قلا آوردند تا عبور و مرور روی سطح آب آسان شود و عده‌ای پا به پای امدادگران، آوار از چهره خانه‌های ویران برمی‌داشتند. عده‌ای اقلام ضروری را توزیع می‌کردند و عده‌ای به آسیب‌دیده‌ها رسیدگی می‌کردند. چیزی که آن روز مردم را نجات داد، همبستگی و کنار هم ماندنشان بود. در میان اهالی، یک گروه فعال از همان ساعات اول سیل، پای کار آمد و به خدمت‌رسانی و اسکان حادثه‌دیده‌ها پرداخت. اینجا بود که بسیج مردمی معنی شد.

نمونه‌های مشابه با حادثه آق‌قلا زیاد است. بسیج مردمی در زلزله پل ذهاب صدایشان را گماشتند و هر کسی هر کار که در توانش بود برای مردم می‌کرد. برخی در اوج حادثه کنار مردم بودند. یکی به بچه‌ها می‌رسید، یکی به سالخورده‌ها خدمات می‌داد و یکی... یک ایران بسیج شده بود تا مردم سرپل ذهاب رنج کمتری بکشند.

فعالیت جهادی روانشناس‌هایی که می‌خواستند بار روانی این آسیب را برای بازمانده‌ها کم کنند. مربی‌های کودک که حتی وقت می‌گذاشتند و در چادرها و همان امکانات کم با آنها بازی می‌کردند و تاب‌آوری و تحمل سوگ را یادشان می‌دادند. و این تنها دو نمونه از بسیج مردمی بود. نهادی که برخاسته از مردم و برای خدمت به مردم است. مثل وقتی که ایران درگیر یک جنگ ناعادلانه شد. آن زمان شاید داغ عزیزان و خانه‌های ویران چشم‌مان را پر اشک می‌کرد، اما صحنه‌های جذابی از همدلی مردم آن غم را کم می‌کرد. همدلی مردم در جنگ ستودنی بود. یکی پتوها را می‌شست. یکی قالیشویی داشت و قالی‌های زیر آوار مانده را می‌شست. یکی شیشه‌های شکسته را در محل عوض می‌کرد. یکی در آن روزهای پرالتهاب، غذای گرم دست مردم می‌داد. خلاصه همه بسیج شده بودند تا غبار غم را از چهره شهر بشویند. وقتی هم که جنگ تمام شد، باز عده‌ای پای کار ماندند و تا رسیدن مردم به یک سرپناه امن تلاش کردند.

برای پررنگ کردن نقش بسیج در زندگی مردم باید آن را به درستی شناساند. بسیج فقط برای همدلی در روزهای بحران نیست. کارش فقط خدمت‌رسانی و اسکان و... نیست. هر انسانی با هر شغل و جایگاهی می‌تواند در کنار شهروند بودن، یک بسیجی باشد که به وقت نیاز خدمات تخصصی خود را در اختیار دیگران بگذارد. بسیج، یعنی پزشک متخصصی که به مناطق محروم می‌رود و رایگان مردم را ویزیت می‌کند. بسیج، یعنی جراحی‌هایی که در شرایط سخت و مناطق کم‌برخوردار انجام می‌شود. بسیج یعنی مدرسه‌هایی که با پول و کمک مردم ساخته می‌شود. باید مردم را پای کار آورد. باید حس کنند بسیج، یعنی خودشان نه انجام دستورات یک نهاد دیگر. در شرایط فعلی و زندگی شهری پرآسیب، لازم است دوباره نقش بسیج مردمی در مسجد و محله‌ها پررنگ شود. باید برای مردم محله کلاس‌های امداد و کمک‌های اولیه برگزار کرد تا در زمان بحران از پس مشکلات اولیه بربیایند. بسیج باید مردم محله را به خوبی بشناسد. هم ضعف‌ها و هم ظرفیت‌ها. اگر بداند در یک محله چه افرادی زندگی می‌کنند و چه توانایی‌هایی دارند، به وقت ضرورت می‌تواند بی‌معطلی از آنها کمک بگیرد. اگر خانواده‌های کم‌برخوردار در محله باشند، اهالی همان محله بهتر می‌توانند به آنها کمک کنند و اگر یک حادثه محلی رخ بدهد، اهل همان محل بهتر می‌توانند اوضاع را مدیریت کنند. اینکه در هر محله و کوچه چند سالمند، کودک یا حتی بیمار خاص زندگی می‌کند، کمک بزرگی به پروسه نجات و امداد خواهد کرد.

بسیج مردمی می‌تواند مانورهای محلی برگزار کند تا آمادگی اهالی را به‌روزرسانی کرده و در شرایط... تا مردم بیشتر با این نهاد مردمی انس پیدا کنند و در زمان بحران بهتر به آن اعتماد کنند. بسیج می‌تواند در کنار مردم، سنت‌ها و جشن‌های ملی و مذهبی را احیا کرده و با کمک مردم محله مسابقات و جشن‌ها را برگزار کند. می‌تواند گروه‌های هنری و ورزشی محلی تشکیل بدهد. می‌تواند پلی باشد میان مردم و مسئولان که بیایند و حرف‌های مردم را بشنوند. بسیج می‌تواند از ظرفیت مردمی بودن استفاده کرده و محله و پارک‌ها را پاکسازی کند. می‌تواند جداسازی پسماند و مدیریت زباله‌ها را آموزش دهد. می‌تواند مردم را تشویق به درختکاری کند. روز درختکاری با همکاری نهادهای دولتی، نهال را در اختیار مردم محله بگذارد. بسیج می‌تواند بسته‌های معیشتی را همراهی خود اهالی محل، برای کم‌برخوردارها تهیه کند و با حفظ کرامت، به دستشان برساند. می‌تواند صندوق‌های قرض‌الحسنه دایر کند و مشکلات کوچک مردم را با همان مبالغ اندک حل کند.

بسیج مردمی وقتی موفق است که مردم از همان اول در شناسایی نیازها و اولویت رفع مشکلات سهیم باشند و حتی بتوانند راهکار ارائه دهند. در نهایت، موفقیت بسیج مردمی را باید در میزان مشارکت و اعتماد مردم دانست. وقتی که بسیج از قالب روزهای بحرانی به سطح زندگی روزمره مردم بیاید و تبدیل به شبکه‌ای شود که همیشه کنار مردم است، آن وقت مردم خودشان را از بسیج می‌دانند نه مهره‌ای چیده‌شده برای انجام دستورات.

جستار

از پایگاه بسیج شلوغ محله تا پاسخ به پرسش‌های نسل جدید

ناصر سهرابی

هنوز هم وقتی به سال‌های کودکی فکر می‌کنم، تصویر مسجدی در نزدیکی خانه‌مان در ذهنم زنده می‌شود؛ مسجدی که فقط محل نماز و مراسم مذهبی نبود، بلکه بخشی از زندگی روزمره محله به شمار می‌رفت. پایگاه بسیج آنجا برنامه‌های مختلفی برگزار می‌کرد؛ از مسابقه کتابخوانی و شب شعر تا نمایش فیلم و رقابت‌های ورزشی. دعای کمیل‌های شلوغ پنج‌شنبه‌شب‌ها هم حال‌وهوای خاص خودشان را داشتند، اما در میان همه این خاطرات، یک تصویر بیش از بقیه برایم ماندگار شده است: پنج‌شنبه‌هایی که بعد از نماز مغرب، فیلمی پخش می‌شد و در پایان، کیک و شیرکاکائوی داغ میان حاضران تقسیم می‌کردند. همین جزئیات ساده، برای کودکی که آن روزها حدود ۱۱ یا ۱۲ سال داشت، معنای صمیمیت و تعلق می‌ساخت. برنامه‌ها فقط به داخل مسجد محدود نمی‌شد. گاهی سفرهای یک‌روزه به اطراف تهران ترتیب داده می‌شد و فرصتی برای کنار هم بودن و ساختن خاطره به وجود می‌آمد. پایگاه در فعالیت‌های خیریه محله نیز حضور داشت. از جمله، در برگزاری مراسم ازدواج زوج‌های جوانی کمک می‌کرد که برای آغاز زندگی مشترک به حمایت نیاز داشتند. این کمک‌ها شاید در ظاهر ساده به نظر می‌رسید، اما برای زوجی که می‌خواست زندگی‌اش را با امکانات محدود شروع کند، ارزش زیادی داشت. آنچه در این تجربه‌ها دیده می‌شد، فقط برگزاری چند برنامه فرهنگی و مذهبی نبود؛ مسجد و پایگاه می‌کوشیدند بخشی از نیازهای واقعی محله را پاسخ دهند.

آن روزها شرایط عضویت رسمی برای من فراهم نشد و با وجود علاقه‌ای که داشتم، نتوانستم عضو رسمی پایگاه شوم. با این حال، بعدها در فعالیت‌های فرهنگی و هنری، در کنار دوستان بسیجی حضور پیدا کردم. شاید همین فاصله میان عضویت رسمی و مشارکت عملی، امروز برایم معنای مهمی داشته باشد: نسبت افراد با یک جریان اجتماعی را نمی‌توان فقط با عنوان‌ها و کارت‌ها سنجید. گاهی اثر یک تجربه، یک دوستی یا یک فعالیت مشترک، ماندگارتر از هر عنوان رسمی است.

اما اکنون، با فاصله گرفتن از آن سال‌ها، پرسش اصلی دیگر صرفاً مرور خاطرات نیست. بسیج در جهان امروز چه جایگاهی دارد؟ تفکری که در مقطعی از تاریخ توانست گروه بزرگی از مردم را برای دفاع از کشور و مشارکت در یک هدف جمعی سازماندهی کند، امروز چگونه می‌تواند با جامعه‌ای ارتباط برقرار کند که سبک زندگی، ابزارهای ارتباطی و دغدغه‌های نسل جوان آن به‌سرعت تغییر کرده است؟ آیا اهداف تشکیل بسیج از آغاز تا امروز متناسب با نیازهای جامعه دنبال شده‌اند؟ و مهم‌تر از همه، کدام بخش از آن تجربه تاریخی همچنان ظرفیت راهگشایی دارد و کدام بخش نیازمند بازنگری است؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، ابتدا باید روشن کنیم که از تفکر بسیجی چه می‌فهمیم. به گمانم، هسته اصلی این تفکر را باید در احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت جمعی، داوطلبانه وارد میدان شدن، کار گروهی، روحیه خدمت، عدالت‌خواهی و بی‌تفاوت نماندن در برابر مشکلات جست‌وجو کرد. در این معنا، تفکر بسیجی صرفاً مجموعه‌ای از شعارها یا عنوانی سازمانی نیست؛ نوعی نگاه به زندگی اجتماعی است که فرد را از تماشاگر بودن به مشارکت و مسئولیت‌پذیری دعوت می‌کند. البته باید میان «سازمان بسیج» و «روحیه بسیجی» تمایز قائل شد. سازمان، ساختار و تشکیلاتی با مأموریت‌های مشخص است، اما روحیه بسیجی، اگر قرار است معنایی فراتر



از یک عنوان داشته باشد، باید در رفتار و انتخاب‌های روزمره دیده شود. ممکن است فردی عضو رسمی یک مجموعه نباشد، اما در کمک به دیگران، فعالیت داوطلبانه یا حل مسائل محله، همان روحیه مسئولیت‌پذیری را نشان دهد. از این منظر، نسبت جامعه با تفکر بسیجی را نمی‌توان صرفاً با تعداد اعضا یا گستردگی تشکیلات سنجید؛ معیار مهم‌تر، میزان حضور مؤثر این روحیه در زندگی اجتماعی است.

واقعیت این است که بسیج در طول زمان با تغییر شرایط کشور، مأموریت‌ها و ساختارهای تازه‌ای پیدا کرده است. بی‌تردید در دنیای امروز، کارکرد تفکر بسیجی الزاماً به معنای تکرار شکل‌های گذشته نیست. اگر روزگاری میدان اصلی حضور، جبهه جنگ بود، امروز میدان‌های دیگری نیز پیش روی جامعه قرار دارند: مقابله با فقر و محرومیت، کمک به خانواده‌های آسیب‌پذیر، ارتقای سواد رسانه‌ای، حمایت از تولید دانش و فناوری، حفاظت از محیط زیست، امدادرسانی در بحران‌ها و تقویت سرمایه اجتماعی. در همه این عرصه‌ها، آنچه اهمیت دارد توانایی تبدیل انگیزه فردی به کنش جمعی و سازمان‌یافته است. البته هر کدام از این حوزه‌ها تخصص و دانش خود را می‌طلبند؛ انگیزه به‌تنهایی کافی نیست و فعالیت داوطلبانه نیز نباید جایگزین مسئولیت نهادهای تخصصی شود.

اما یکی از مهم‌ترین میدان‌های تداوم و گسترش این تفکر، عرصه فرهنگ و هنر است. اگر گفتمان بسیج بر مردم‌باوری، مسئولیت‌پذیری، عدالت‌خواهی، ایثار، خودباوری و مشارکت اجتماعی تأکید دارد، این مفاهیم باید در فرهنگ عمومی نیز امکان بروز و روایت پیدا کنند. فرهنگ و هنر صرفاً ابزار انتقال پیام نیستند؛ آنها می‌توانند ارزش‌ها را از سطح شعار به تجربه‌ای انسانی و قابل لمس تبدیل کنند. همانطور که مسابقه کتابخوانی، شب شعر و نمایش فیلم در مسجد محله ما زمینه ارتباط و تعلق را فراهم می‌کرد، امروز نیز ادبیات، سینما، تئاتر و رسانه می‌توانند میدان گفت‌وگو درباره مسئولیت فرد در برابر جامعه و معنای مشارکت در ساختن آینده باشند.

در سینما این رویکرد به معنای ساختن قهرمانانی دست‌نیافتنی و بی‌نقص نیست، بلکه باید انسان‌هایی واقعی را به تصویر کشید که با تردید، ترس، محدودیت و دشواری روبه‌رو می‌شوند، اما در لحظه انتخاب، مسئولیت را به بی‌تفاوتی ترجیح می‌دهند. روایت یک گروه داوطلب در مواجهه با بحران، تلاش جوانانی برای محرومیت‌زدایی یا ایستادگی فردی در برابر بی‌عدالتی، می‌تواند جلوه‌ای از تفکر بسیجی را نشان دهد؛ بی‌آنکه شخصیت‌ها به بلندگوی یک پیام از پیش تعیین‌شده تبدیل شوند. در تئاتر نیز می‌توان تعارض‌های اخلاقی و اجتماعی را به صحنه آورد و مخاطب را با پرسش‌هایی درباره فداکاری، عدالت و مسئولیت اجتماعی روبه‌رو کرد. ادبیات هم با خلق داستان‌هایی از همدلی، مقاومت، امید، خودباوری و کنش جمعی، می‌تواند حافظه اجتماعی این ارزش‌ها را زنده نگه دارد و به نسل‌های بعد منتقل کند. البته تحقق چنین رویکردی به معنای محدود کردن هنر به روایت‌های یک‌سویه نیست. اگر گفتمان بسیج بر مردم‌باوری و مشارکت تأکید دارد، باید در عرصه فرهنگ نیز به صدای متنوع مردم، به‌ویژه نسل جوان، میدان بدهد. هنرمند نمی‌تواند صرفاً مجری پیام‌های از پیش تعیین‌شده باشد. او باید حق پرسش، نقد، تجربه و خلق داشته باشد. رسانه‌های همسو با این گفتمان نیز به‌جای تکرار پیام‌های کلیشه‌ای، باید مسائل واقعی جامعه را ببینند، صدای گروه‌های کمتر شنیده‌شده باشند، عملکردها را منصفانه نقد کنند و امکان گفت‌وگوی دوطرفه را فراهم آورند. رسانه‌ای که از مسئولیت اجتماعی سخن می‌گوید، خود نیز باید در برابر جامعه مسئول و پاسخگو باشد. تنها در چنین فضایی است که فرهنگ و هنر می‌توانند به گسترش گفتمان بسیج کمک کنند؛ گفتمانی که به‌جای مطالبه همراهی بی‌چون‌وچرا، با عمل، صداقت و اعتمادسازی، مردم و به‌ویژه جوانان را به مشارکت دعوت می‌کند.

یکی از مهم‌ترین آزمون‌های این تفکر در روزگار جدید، نسبت آن با نسل جوان است. نوجوان امروز در جهانی زندگی می‌کند که بخش بزرگی از ارتباطات، سرگرمی‌ها و آموزش او در فضای دیجیتال اتفاق می‌افتد. او پرسش می‌کند، مقایسه می‌کند و به‌سادگی پیام‌های یک‌طرفه را نمی‌پذیرد. بنابراین، ارتباط با او نه با تکرار نسخه‌های قدیمی، بلکه با شناخت واقع‌بینانه دنیای او ممکن می‌شود. نمی‌توان انتظار داشت همان برنامه‌هایی که چند دهه پیش برای ما جذاب بودند، امروز نیز به همان شکل برای نسل جدید کارکرد داشته باشند. اگر جوان قرار است در ساختن آینده سهم داشته باشد، باید امروز نیز امکان اثرگذاری واقعی پیدا کند؛ نه اینکه فقط مخاطب برنامه‌هایی باشد که دیگران برایش طراحی کرده‌اند.

در این نقطه، مسئولیت نهادهای فرهنگی و متولیان بسیج سنگین‌تر می‌شود. حمایت از گروه‌های خلاق جوان، فراهم کردن امکانات برای تولید آثار فرهنگی، واگذاری بخشی از تصمیم‌گیری‌ها به خود جوانان و ایجاد فرصت برای تجربه و خطا، می‌تواند مشارکت را از سطح شعار به عمل برساند. بازگشت به محله و مسائل ملموس مردم نیز نباید فراموش شود. خاطره کمک به برگزاری مراسم ازدواج زوج‌های جوان برای من از این جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد فعالیت اجتماعی وقتی معنا پیدا می‌کند که به نیاز واقعی افراد گره بخورد.

برای من، آن مسجد هنوز با تصویر پنج‌شنبه‌شب‌ها، فیلم دیدن، کیک و شیرکاکائوی داغ زنده است. آن خاطرات را نمی‌توان و نباید پاک کرد، اما نمی‌توان در همان خاطرات متوقف ماند. ارزش آن تجربه‌ها در این بود که مسجد را به بخشی از زندگی مردم تبدیل می‌کردند؛ جایی برای دیدار، یادگیری، تفریح، همدلی و کمک به یکدیگر. اگر قرار است این روحیه در روزگار جدید ادامه پیدا کند، باید زبان تازه‌ای پیدا کند و به نیازهای امروز پاسخ دهد. شاید مهم‌ترین پرسش پیش روی بسیج همین باشد: چگونه می‌توان همچنان نیرویی برای مشارکت مردم بود، نه صرفاً تشکیلاتی که از مردم انتظار همراهی دارد؟ پاسخ را باید در کیفیت خدمت، میزان اعتماد، میدان دادن به نسل جدید و توان حل مسائل واقعی جست‌وجو کرد. آینده این هویت نه فقط در آنچه درباره‌اش گفته می‌شود، بلکه در چیزی رقم می‌خورد که مردم در زندگی روزمره از آن می‌بینند و تجربه می‌کنند.